

## اتحاد موازی" یا "جنبش ملی"؟

ناصر کاخساز

شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۸۶

<http://politic.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/14027/>

برگرفته از سایت ایران امروز

پاره‌ی دوم

### تفاوت اتحادها با جنبش ملی

اتحادها در اوضاع کنونی بسیار متعدّدند ولی کمتر متنوعند. شکل‌ها و متدهای تشکیل و عملکرد و شیوه‌های برخوردشان با یکدیگر یکسان است، با این همه آنها با یکدیگر غیرقابل جمع‌اند. زیرا هرکدام به خودی خود کامل‌اند. یعنی هیچیک امکان رشد کیفیتی را ندارند. خواست‌ها، شکل عملکرد و اخلاق سیاسی در هر اتحاد بسته شده است و به همین دلیل به جنبش ملی فرا نمی‌رویند و تنها در برکه‌ای از مسائل خود غوطه‌وراند. این اتحادها از سازمان‌هایی بوجود می‌آیند که نمودهایی مرئی از غایت‌هایی نامرئی‌اند. در پس پشت آنها غرض و هدفی نهفته است که برای مردم روشن نیست. و به سبب این ابهام است که مردم هیچگاه نخواهند دانست که با به قدرت رسیدن آنان دموکراسی یا استبداد اعمال شده توسط آنها در جامعه چه ابعادی خواهد داشت. همچنان که ابعاد دیکتاتوری شورائی و استبداد اسلامی، هردو، مخفی و پوشیده مانده بود.

بهترین دلیل این که اتحادها امکان توفیق ندارند این است که حتا از سازمان‌هایی که از آنها تشکیل شده‌اند، ضعیف‌ترند. در اتحادها غالباً یک سازمان مادر هست که از خود اتحاد نیرومند تر است. برای این که سازمان مادر بیرون از اتحاد با همه‌ی قدرت مادی اش وجود دارد. در حالی که در اتحاد موجودیتش نمادین و به همین سبب انتزاعی است. پس اتحاد در این جا مفهوم غریبی است که گاه از یک سازمان و نیم و گاه از یک سازمان به اضافه‌ی چند منفرد بوجود می‌آید. علت این که در این نوشته نیز گاه سازمان و اتحاد بی‌مرز می‌شوند از این زمینه‌ی واقعی و مادی بر می‌خیزد.

متحد شدن، هدف اتحادها نیست. اتحادها، همچون سازمان‌هایی که از آنان تشکیل شده‌اند، دایره‌هایی هستند که چشم انداز گشوده شدن ندارند. خلق و خوی یکدیگر را می‌شناسند و به گونه‌ای واقع بینانه به یکدیگر بی‌اعتمادند.

اتحادها ادواری‌اند و وسیله‌ای برای هدف‌های سیاسی معینی هستند و از مدهای سیاسی پیروی می‌کنند و به علت این عدم ثبات سیاسی تخم بی‌اعتمادی را در مردم می‌کارند. اشتباه آنها این است که فکر می‌کنند امروزه هنوز می‌توان برخی مسائل و غرض‌ها را مخفی نگه‌داشت.

روشنگری نسبت به همه‌ی نکته‌ها و غایت‌های پوشیده، کانال عبور از اتحادها به جنبش ملی است. درک این نکته که موانع رسیدن به جنبش ملی همان موجبات رویکرد به اتحادهای بسته است، درهای مدرنیته را بروی اتحادها می‌گشاید. آنگاه دیگر به اتحاد شکلی نیازی نیست. تصادفی نیست که جایی که اتحادها بیشترند (مانند خارج از کشور) زمینه‌ی جنبش ملی ضعیف تر است و در جایی که آنها کمتر وجود دارند (یعنی در داخل ایران) زمینه‌ی رشد جنبش ملی مهیاتر است. چرا که "اتحادهای موازی" مانع اتحاد در ظرف جنبش ملی‌اند. و همان گونه که در نوشتار دیگری گفته ام ما برای ورود به جنبش ملی به یک "سفر فضائی" نیاز داریم. یعنی به انتقال به فضائی که در آن اخلاق سکنتی اتحاد، مسلط نیست. باید جو غرض آلود اتحادهای سیاسی را بشکافیم و ارزشهای جاری و رایج را پشت سر بگذاریم تا به فضای جنبش ملی برسیم.

تفاوت جنبش ملی با اتحاد این است که جنبش ملی نیاز به ایدئولوژی را در درون جامعه و زندگی روزمره به نیاز به مجموعه‌ای از باورها، رسوم، روش‌های متنوع زندگی، که با آزادی فردی در حیات فیزیکی و متافیزیکی آمیخته می‌شود، تبدیل می‌کند. جنبش ملی، چون فرهنگ رایج اتحادها را باید تغییر دهد و جامعه را از میراث سنگین چند دهه مبارزات خصمانه‌ی ایدئولوژیک و مسلکی و بازیگری‌های سیاسی

برهاند و به آن آرامش بخشد، به روشننگری نیاز دارد. روشننگری میراث‌های دموکراتیک را از پشت غبار سنگینی از فراموشی بیرون می‌آورد

اتحاد از بالا صورت می‌پذیرد. یعنی پاسخی به نیاز مردم برای همسوئی نیست. و همانگونه که بویژه در سالهای اخیر دیده ایم، تجسم ابتکارهای گروهی است. در حالی که جنبش ملی محصول علاقه و شور ملی برای همسوئی است. شناسه‌ی جنبش ملی حرکت بر بستر تاریخی جامعه‌ی ایرانی است و از این رو با غیر سیاسی کردن مذهب، همزمان با تضعیف منطقی آئی‌سی‌اس، به جامعه تعادل می‌بخشد و بدین گونه توانائی آن را بدست می‌آورد که به استقلال سیاسی از زاویه‌ای دموکراتیک و تاریخی بنگرد و نه با سهش‌های مکتبی و ایدئولوژیک. علاقه به مفهوم استقلال سیاسی، بدون عبور از روشننگری قرن ۱۸ و انقلاب بورژوازی، به ناچار با علایق مکتبی و مسلکی آمیخته است. که بنیادگرایی اسلامی و بنیادگرایی مسلکی چپ در جامعه‌ی ما به آن تجسم بخشیده‌اند

جنبش ملی به دین حرمت می‌نهد. برای این که ایران، چونان هر جامعه‌ی بشری دیگر، بدون یک متافیزیک تاریخی واقعیت تاریخی هم ندارد. یعنی متافیزیک جزء جدائی ناپذیر تاریخ ملی است. اسلام در ایران با عرفان ایرانی یک متافیزیک ملی شد. یعنی عرفان، اسلام را در ایران ملی کرد و به جزء جدائی ناپذیر تاریخ ملی بدل ساخت. بیهوده نیست که تاریخ عرفان و ادبیات ایرانی صحنه‌ی جدال و چالش دائمی بین سنت و مدرنیته بوده است. درست است که اندیشه‌ی دموکراسی در جنبش ملی ریشه در روشننگری قرن ۱۸ دارد، ولی اندیشه‌ی دموکراسی در هر جامعه‌ای بستر ملی تاریخ خود را دارد. با این تحلیل است که جنبه‌های ملی و تاریخی تحول متافیزیکی را در اندیشه‌ی دموکراسی می‌توان فهمید

برخلاف اتحادها که به نیروهای درون ساختاری تکیه می‌کنند، جنبش ملی نیروهای بین ساختاری را مخاطب قرار می‌دهد و منبع تغذیه‌ی ساختارهای گوناگون را زیر تاثیر معنوی خود می‌گیرد و از این راه بر اتحادها اثر می‌گذارد و دروازه‌های آنها را بتدریج می‌گشاید. نیروهای بین ساختاری امروز قشرهای گسترده‌ای از مردم را تشکیل می‌دهند که به اتحادهای گوناگون بی اعتمادند و تنها در آغوش گشوده‌ی یک جنبش ملی احساس آرامش و اعتماد می‌کنند

زمینه‌ی تاریخی بی‌توجهی به نیروهای بین ساختاری، که اهرم دموکراسی در یک جامعه‌اند، به رابطه‌ی حزب توده در گذشته‌های دور با نیروهای بین ساختاری بر می‌گردد. حزب یاد شده از آغاز تشکیل خود توانست زیر شعار عدالت اجتماعی، و به کمک جذبه‌ی انقلاب اکتبر بخش بزرگی از روشنفکران را زیر تاثیر قاطع خود بگیرد. به این ترتیب یک نیروی موثر بین ساختاری، که بتواند ساختار درونی حزب را مورد انتقاد قرار بدهد، تقریباً وجود نداشت. زمینه‌ی اجتماعی این رابطه را البته در عقب ماندگی قشریندی اجتماعی در جامعه‌ی ما، پس از شکست انقلاب مشروطیت باید جست که مانع شکل‌گیری قشر گسترده و مستقل بین ساختاری از میان روشنفکران شد. و بی‌اعتمادی نسبت به نیروهای غیرخودی - بین ساختاری - نتیجه‌ی این وضعیت اجتماعی بود. در جامعه‌ای که روشنفکرانش تقریباً همه ساختاری‌اند، دموکراسی بوجود نمی‌آید

اتحادها به این دلیل نمی‌توانند به جلب اعتماد مردم توفیق یابند که برخلاف جنبش ملی، کم یا بیش درغیاب نیروهای بین ساختاری رشد می‌کنند. اگر نیروهای بین ساختاری در جامعه نیرومند و گسترده باشند دیگر نیازی به "اتحاد" نیست بلکه شرایط حضور جنبش ملی مهیاست

جنبش ملی نتیجه‌ی توافق روی مفاهیمی غیر قابل منازعه است. توافقی که نتیجه‌ی مذاکره پشت میز گرد یا گوشه‌داری نیست و درست به همین دلیل حاوی ارزش‌های همگانی است. یعنی جنبه‌ی اتیک دارد و خلاء بحران ارزشی را، که با از دست رفتن اعتماد و ایمان سیاسی و مسلکی بوجود آمده است، با تاکید بر عمومی‌ترین ارزش‌های فراساختاری پر می‌کند. بر ارزش‌هایی از این گونه

آزادی با دموکراسی یکی نیست. برخلاف دموکراسی که محدود است، آزادی ارزش والا‌ئی است که - محدودیت نمی‌شناسد. هدف نهائی انتقاد آزاد، خود دموکراسی است. اگر انتقاد، به بیرون از دموکراسی محدود شود و دیگر امکان انتقاد به دموکراسی وجود نداشته باشد، دموکراسی مخالف آزادی می‌شود و وفای اخلاقی بر محور آزادی به وفاق بر یک سیستم سیاسی کاهش می‌یابد

وجود همه‌ی ایدئولوژی‌ها و مسلک‌ها فرع بر وجود ایران است و بنابراین آنها نسبت به ایران ثانوی هستند

کنش سیاسی تنها در ظرف علن آزاد است -

تفاهم بر شیوهی مبارزه مهم تر از تفاهم بر هدف مبارزه است. یعنی وفاق بر اساس شیوه مبارزه‌ی - متمدنانه شکل می‌گیرد نه بر اساس اعتقاد. رویکرد پیشینی به ابزارهای انقلابی و خشونت آمیز مردود است.

امکان آزادی مبارزه برای عدالت اجتماعی، انقلاب اجتماعی را از حقانیت می‌اندازد. انقلاب سیاسی نیز پی آمد تحول خودبخودی واقعیت است و نه طرحی پیشینی. منتفی شدن ضرورت انقلاب اجتماعی، هنگامی که بتوان برای عدالت اجتماعی مبارزه کرد، یعنی در دموکراسی، به این معناست که این مبارزه تنها در متن دموکراسی قابل تحقق است. تئوری انقلاب اجتماعی هنگامی رشد می‌کند که وفاق همگانی وجود نداشته باشد یا امکان ناپذیر باشد. عیب کار ما این بود که در جامعه‌ی استبدادی برای عدالت اجتماعی مبارزه می‌کردیم و در چنین وضعیتی گرویدن به تئوری انقلاب طبیعی است - چیزی که به قربانی کردن آزادی می‌انجامد. مبارزه برای عدالت اجتماعی تنها در جامعه‌ی دموکراتیک ممکن است؛ در جامعه‌ی استبدادی باید برای آزادی و دموکراسی مبارزه کرد تا شرایط برای آغازیدن به مبارزه برای عدالت اجتماعی فراهم گردد. از نظر استدلالی نیز مبارزه برای عدالت اجتماعی مساوی با مبارزه برای ژرف کردن دموکراسی است. و مبارزه برای عدالت اجتماعی در جامعه‌ی استبدادی مانند اولویت بخشیدن پی آمد به پیش آمد است. در سمفونی پیچیده‌ی مبارزه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی استبدادی فینال بجای اورتور نواخته می‌شود تا انقلاب بتواند نظم دموکراتیک را وارونه کند.

ناصر کاخساز  
اول سپتامبر ۲۰۰۷